بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان: عهدنامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر (نامه ۵۳)　　جلسه: دوم

«فَامْلِکْ هَوَاکَ وَشُحَّ بِنَفْسِکَ عَمَّا لَایَحِلُّ لَکَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِیمَا أَحَبَّتْ أَوْ کَرِهَتْ وَأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ» و بر هوا و خواهش خود مسلّط باش و بنفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل بنفس انصاف و عدل است از او در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد و مهربانی و خوش رفتاری و نیکوئی با رعیّت را در دل خود جای ده»

در این فراز حضرت مطالبی را بیان می فرمایند که خاص مالک و یا فرمانداران ومدیران ارشد نیست بلکه قابل استفاده برای همگان است؛گرچه توجه ورعایت این سخنان برای مسئولان ومدیران ضروری تر ومهم تر است؛چراکه در نظام اسلامی که بنا بر پایه شایسته سالاری است کسانی که در رأس امور قرار دارند بایداز نظراخلاق در اولویت باشند.

امام می فرمایند: «فَامْلِکْ هَوَاکَ» یعنی ای مالک، مالک هوای نفس خود باش. باید گفت بحث مالک بودن بر هوای نفس مبحث مهم وگسترده ای است؛ آنچه که برای مومن ارزش وفضیلت است، این است که اختیار غرائزش در دست خودش باشد.خداوند غرائز گوناگونی را در جهت پیشرفت وبه عنوان ابزار زندگی برای صیانت وحفاظت از خود، در اختیار انسان قرار داده است. برای مثال اتومبیل ابزاری برای رسیدن به مقصد است؛اما سلامت رسیدن به مقصد با استفاده از این ابزار نیازمند رعایت یک سلسله امور و قوانین است.بنابراین خداوند غرائزی را در اختیار انسان قرار داده ودر مقابل مرز وقانون وحدودی را نیز تعیین نموده است؛ که رعایت نکردن آنان و تخطی از آنان موجب هلاکت انسان خواهد شد.

انسان وحیوان از نظر غرائز متفاوتند، تفاوت غرائز در انسان و حیوان این است که در حیوانات غرائز به طور طبیعی کنترل می گردد ولی در مورد انسان اختیار غرائز و همچنین کنترل آنها را به خود انسان سپرده اند. بنابراین کسانی که مالک بر نفس خود هستند،نظیر سلمان ومالک و ابوذر، صعود می کنند و کسانی که مالک بر نفسشان نیستند سقوط خواهند نمود.

کلمه« فَامْلِکْ»اشاره به موضوع مهمّی در معارف ائمه اطهار علیهم السلام دارد وابعاد مختلف آن را نمی توان تنها با کمک کتب لغوی بدست آورد.ازهمین رو بهترین راه برای فهم کامل تر وبهتر آن مراجعه به کلام خود امام علیه السلام است.حضرت درفرازهای پایانی همین نامه جملاتی را بیان میفرمایندکه بیانگرمعنای« اَمْلِکْ» است:«امْلِکْ حَمِیَّةَ أَنْفِکَ وَ سَوْرَةَ حَدِّکَ وَ سَطْوَةَ یَدِکَ وَ غَرْبَ لِسَانِکَ وَ احْتَرِسْ مِنْ کُلِّ ذَلِکَ بِکَفٍّ الْبَادِرَةِ وَتَأْخِیرِالسَّطْوَةِ حَتَّی یَسْکُنَ غَضَبُکَ فَتَمْلِکَ الِاخْتِیَار وَلَنْ تَحْکُمَ ذَلِکَ مِنْ نَفْسِکَ حَتَّی تُکْثِرَ هُمُومَکَ بِذِکْرِ الْمَعَادِ إِلَی رَبِّکَ.»آتش خشم وزبانه قدرت و یورش دست، وتندی زبانت را در اختیار گیر و در همه این موارد با نگه داشتن تندیهای زبان و تأخیر در اعمال قدرت، مراقبت کن تا خشمت فرو نشیند و عنان اختیار به دستت آید، وچنین قدرتی بر خود نیابی جز آنکه فراوان به یاد آری که در راه بازگشت به سوی کردگاری.

«حمیهٔ» به حالت تکبر وتند خویی بیان شده است.بنابراین «املک حمیهٔ انفک»کنایه از کنار گذاشتن تکبر وباد به دماغ نیانداختن است.افرادی که تند خو ومتکبر هستند مرتکب اعمال ناشایست خواهند شد.

«سَوْرَةَ حَدِّک» این فراز نیزطغیان و تندی را منع کرده و دستور به کنترل آن می دهد.بنابراین انسان می بایست در مواجهه با رفتار دیگران که گاه بر خلاف میل اوست نفسش را کنترل نموده و تند خویی ها وتند وتیزی های نفسش را کنترل نماید.

«سَطْوَةَ یَدِک» اشاره به این مطلب دارد که انسان نسبت به رفتار و اعمال دیگران که حتی گاه ظلم به اوست،خود را کنترل نماید؛ ودست به تنبیه بدنی ودرگیری نزند.

«غَرْبَ لِسَانِک» یعنی انسان حق ندارد در برابر اعمال دیگران عصبانی شده وبا این توجیه زبان به ناسزا گویی و توهین به دیگران باز نماید.

همچنانکه نقل شده که روزی یکی از یاران امام صادق علیه السلام در خدمت ایشان به جایی رهسپار بود. غلام آن مرد از آنها عقب افتاد, مرد او را صدا زد ولی غلام جواب نداد. بار دوم و سوم هم او را فرا خواند؛ اما باز از غلام پاسخی شنیده نشد. آن مرد به غلام دشنام داد و گفت: یابن الفاعلة, ای حرامزاده با تو هستم!.

امام صادق علیه السلام با شنیدن این ناسزا از راه رفتن باز ایستادند و فرمودند: چه گفتی؟

صحابی گفت: یابن رسول الله! چون پدر و مادرش مسلمان نبوده و از بلاد غیر اسلامی هستند، لذا این ناسزا را دادم و این نسبت حقی است که گفتم.

حضرت فرمودند: مرا با پدر و مادر او کاری نیست. چرا به او فحاشی می‌کنی؟ بعد فرمودند: دیگر حق نداری با من رفت و آمد کنی. نقل کردند که امام تا زنده بودند,آن صحابی را به حضور نپذیرفتند و با او رفت و آمد نکردند.

«وَ احْتَرِسْ مِنْ كُلٍّ ذَلِکَ بِكَفٍّ الْبَادِرَةِ» در این فراز حضرت نکته مهمی را مورد تاکید قرار می دهند و آن این است که «املک حمیهٔ انفک» که به کنترل فیزیکی وبستن دهان وکنترل اعضا وجوارح وکنترل ومهار نفس در زمان خشم وغضب معنا گردید؛ به راحتی میسّر نشده ونیازمند به خودسازی وتقوای الهی است.(کفّ نفس و خودسازی وتهذیب)

نمونه آن را می توان در سیره علمای اخلاق به خوبی مشاهده نمود.در احوالات مرجع عالی قدر شیعه آیت الله بروجردی آمده است که ایشان گاه در درس

وبحث تند می شدند البته نهایت تندی ایشان آن بود که خطاب به آن فرد می گفتند: انسان گاهی باید از زبانش استفاده کند و گاه از گوشش، شما فعلاً از گوشتان استفاده کنید.امّا ایشان همین را هم بر نمی تافتند وبرای همین نذر کردند که اگر دوباره تند شدند یکسال تمام را روزه بگیرند. و اتفاقاً چنین شد وایشان یکسال روزه گرفتند.

«تَأْخِيرِالسَّطْوَةِ» به معنای عقب انداختن رفتار تند وخشن و تاخیر در اعمال قدرت است.

بنابراین«املک حميّةُ أنْفِک» به معنای کنترل و در اختیار گرفتن نفس وجوارح از عمل ورفتار ناپسند به خصوص در زمان خشم و غضب، گرچه مشکل است اما شدنی است.این اموری که امام علیه السلام بیان فرمودند نهایتاً انسان را موفق بر کنترل نفس وسرکوب هوای نفس و مالک شدن بر نفس می نماید.

حضرت در تبیین این موضوع می فرمایند:« وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِکَ مِنْ نَفْسِک» اصل وریشه دستیابی به تقوی واخلاق ومالک شدن وکنترل نفس، ذکر ویاد قیامت .معاد وبازگشت به سوی خداوند است.

نکته ای که می بایست مورد توجه قرار گیرد آن است که مالک شدن بر نفس به معنای کشتن نفس نیست. بلکه انسان باید با تقوی واستمرار وتلاش بر نفس سرکش افسار زده واو را مطیع خود نماید.

بنابراین برخلاف فرقه های منحرف و عرفان های کاذب مالک شدن بر نفس مورد نظر است ونه کشتن آن ،وملاک در اخلاق و سیر وسلوک، سیره وروش ائمه اطهار علیهم‌السلام است.گرچه دنباله روی از این افکار منحرف ممکن است فرد را گاه به مراتبی برساند، امّا رسیدن به کمال حقیقی از این مسیرها ممکن نخواهد بود.

«وَشُحَّ بِنَفْسِک» این فراز را می توان شرح وتوضیح فراز های قبل و مکمل آن دانست.کلمه«شُحَّ» از نظر معنایی نزدیک به بخل است ولی با ویژگی متمایز از بخل. در کتاب مجمع البحرین در مورد واژه«شح»آمده:« الشُّحُّ: الْبُخْلُ مع حرص، فهو أشد من البخل لأن البخل فی المال و هو فی مال و معروف فَالشُّحُّ: اللؤم و أن تکون النفس حریصة علی المنع، و قد أضیف إلی النفس لأنه غریزة فیها، و أما البخل فإنه المنع نفسه»[1]

[1] - مجمع البحرین ؛ ج۲ ؛ ص۳۷۹

روایات نیز بر همین مطلب اشاره دارند:

۱ . قال الصادق عليه السلام :«الْبَخِيلُ يَبْخَلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَ الشَّحِيحُ يَشُحُّ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئاً إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَ الْحَرَامِ وَ لَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى".»[۲]

۲. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «لَا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدٍ أَبَداً»[۳]

بنابراین شحیح یعنی هم خود بخل می ورزد و هم دیگران را به بخل ترغیب میکند و هرآنچه که در دست دیگران است را برای خود می خواهد وقانع به روزی خدا نیست.

گر چه بخل وشح مذموم است امّا امام عليه السلام مالک را بر بخل در برابر نفس توصیه می کند.بدین معنی که انسان خود را ارزان نفروشد وبرای خود شخصیت قائل شود؛یعنی در برابر گناه مقاومت کند . لذاست که ما حق نداریم آبرو وحیثیت خود را هدر دهیم؛ ومی بایست ارزش وبهاء خود را حفظ کنیم.

---

[۲] - وسائل الشيعة ؛ ج۹ ؛ ص۳۸

[۳] - بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۷۰ ؛ ص۳۰۲

حضرت در نامه ٤٥ شح را به بخل تعبیر می فرمایند ودر مقابل آن سخاوت آورده اند:«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ». آری، زیر این آسمان تنها فدک در دست ما بود که هوای نفس گروهی بر آن بخل ورزید و به یغمایش برد و گروه دیگر سخاوت به خرج داد و از آن کریمانه گذشت. و برترین داور خداست.

امام در ادامه «شح به نفس» را معنی کرده و می فرمایند، بخل به نفس یعنی بخل نسبت به امور حرام ونه حلال وباید در مقابل حرام محکم ایستاد وکوتاه نیامد.

شح در لغت به معنی انصاف در برابر نفس در اموری که محبوب است یا خوشایند.یعنی در اموری که خدا اجازه داده استفاده کند وآنچه را که خدا اجازه نداده استفاده نکند؛ و یا در اموری که دوست نداری انصاف داشته باشی و از آنجا که امر الهی به آن تعلق گرفته دشواری وسختی ها را تحمل کنی.

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ»

از آنجا که«کثرة المبانی تدلّ علی کثرة المعانی» امام علیه السلام این امور را با چند جمله بیان می فرمایند:

قلبت را جوری کن که باطناً نسبت به مردم رحمت داشته باشی.(«الرحمة»در اینجا به معنای رقت قلب است) بعد از رقت قلب نسبت به آنان محبت داشته باش.(«المحبة» به معنای میل وطبع باطنی است)ودر درجه آخر لطف نسبت به آنان است.

حضرت در نامه ۳۱ «لطف» را اینگونه معنی می فرمایند:« احْمِلْ نَفْسَکَ مِنْ أَخِیکَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَی الصِّلَةِ وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَی اللُّطْف» در برابر برادر دینی خود زمانی که او قطع رابطه می کند، تو رابطه را برقرار کن وزمانی که او قهر می کند تو به او با لطف ونیکی روی آر.

حضرت در ادامه نامه به مالک می فرماید:« وَ لَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ» این فراز از سخنان حضرت نتیجه خصلت های سه گانه «الرّحمة»،«المحبّة» و«اللّطف» است.کسی که دارای این خصایص گردد دیگر نسبت به مردم چونان حیوان

درنده خو و حمله کننده ای که شکار می کند و خوردنشان را غنیمت می شمرد نخواهد بود.

حضرت در ادامه می فرمایند:« فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ»: مردم و شهروندان جامعه اسلامی چه مسلمان ومومن وچه یهودی ونصرانی از نظر حقوق شهروندی وحقوق اجتماعی برابر هستند؛ واین از افتخارات اسلام وحکومت اسلامی است.

در سیره وتاریخ حکومت امام علیه السلام این قانون به خوبی مشهود است.امام علیه السلام از مسیری عبور می کردند، فردی را در حال گدایی دیدند، با تعجب پرسیدند این چیست؟(حضرت نفرمودند کیست بلکه فرمودند، چیست)اطرافیان جواب دادند: او نصرانی است، و نجار بوده اکنون سالخورده شده و توان کار کردن را از دست داده.حضرت فرمودند: تا جوان بود وکار می کرد از او استفاده کردید،اکنون که پیر شده او را رها کردید،هیچ تفاوتی در حقوق شهروندی بین مسلمان وغیر مسلمان نیست؛ سپس دستور داند از بیت المال به او مستمری پرداخت شود.که در عرف امروز ما به حقوق بازنشستگی معروف است.

بنابراین طبق فرمایش حضرت به مالک که« إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ» تفاوتی وتبعیضی در حقوق شهروندی در حکومت اسلامی وجود

ندارد.کما اینکه در زمینه اخلاقیات نیز سیره امام بر همین اصل قرار گرفته است: حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت می کند: که علی علیه السلام با مردی مسیحی در جاده ای که به کوفه منتهی می شد هم سفر شد، مسیحی به حضرت گفت : ای بنده خدا قصد کجا داری ؟ حضرت فرمود: کوفه ، چون مرد مسیحی برای رفتن به محل خودش از حضرت جدا شد، مشاهده کرد امام او را دنبال می کند عرضه داشت مگر نمی خواهی به کوفه بروی ؟ فرمود چرا، گفت : اگر قصد کوفه داری چرا دنبال من می آئی ؟ حضرت فرمود: این برنامه که من اجرا می کنم یعنی چند قدم هم سفر خود را بدرقه کردن ، تمام کردن حسن معاشرت است و این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماست ، مسیحی گفت : راستی دستور رسول شماست ؟ فرمود: آری ، مرد مسیحی گفت: تو را به شهادت می طلبم که من بر دین توام ، آنگاه از راه خود همراه حضرت برگشت و چون امام را شناخت مسلمان شد.[٤]

سفارش های معصومین علیهم السلام وبزرگان دین نیز بر اهمیت همین اصل اشاره دارد.امام صادق علیه السلام در زمینه آداب معاشرت می فرمایند: امانت را برگردانید هر

[٤] - بحار ج ٧٤ ص ١٥٧

چند به مجوس باشد. ویا در نقلی دیگر یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام نزد ایشان آمد وعرض کرد: مدتی قبل با شخصی یهودی معامله ای نمودم،بهاء جنس را از من گرفت ولی از دادن آن جنس به من امتناع کرد، اکنون پولی از او به دست من رسیده، می توانم آن را برنگردانم؟ امام در پاسخ فرمودند: اگر کسی به تو خیانت نمود، تو در پاسخ به او خیانت نکن.